

بررسی تطبیقی اقوال فقیهان فریقین درباره مالکیت غنائم جنگی

سید جعفر صادقی فدکی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۱/۲۰

رضا مهدیان فر^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱

چکیده

از جمله پیامدهای جنگ میان مسلمانان و غیرمسلمانان، سلطه بر اموال و غنائم جنگی آنان است که سلطه یادشده گاه با جنگ و غلبه و گاه بدون جنگ و با مصالحه حاصل می‌شود. مالکیت بر غنائمی که بدون جنگ و غلبه به دست می‌آید، اختصاص به حکومت اسلامی دارد؛ اما در مورد غنائم به دست آمده از راه جنگ این پرسش اساسی وجود دارد که مالکیت این غنائم به چه کسی اختصاص دارد؟ روش پاسخ به این سؤال بر اساس تحلیل و توصیف نظریات ارائه شده در این زمینه است. آرای متفاوتی میان فقیهان اسلامی در این مورد مطرح است. برخی فقیهان غنائم یادشده را در صدر اسلام متعلق به رسول خدا ﷺ دانسته و سپس از نسخ این حکم پس از آن حضرت سخن به میان آورده‌اند. بر پایه دیدگاهی دیگر، همه غنائم یادشده به جز خمس آنها به جنگجویان تعلق دارد. دیدگاه سوم که به مشهور فقیهان امامیه و برخی فقیهان اهل سنت انتساب دارد، آن است که اموال غیرمنقول از این غنائم، متعلق به عموم مسلمانان و غنائم منقول به جز خمس آنها ملک جنگجویان است. دیدگاه دیگر آن است که همه غنائم اعم از منقول یا غیرمنقول به حاکم اسلامی تعلق دارد. یافته‌ها و نتایج تحقیق نشان می‌دهد که دیدگاه اخیر با مجموع آیات قرآن، روایات و سیره رسول خدا ﷺ در جنگ‌ها سازگاری بیشتری دارد، از این رو در این پژوهش ضمن بررسی و نقد دیدگاه‌های دیگر، دیدگاه اخیر با استناد به ادله متعدد به اثبات رسیده است.

واژگان کلیدی: جهاد با دشمنان، انفال، غنیمت جنگی، فیء، حکومت، جنگجویان، مالکیت غنائم.

۱. استادیار، گروه دایرة المعارف‌های قرآن، پژوهشکده فرهنگ و معارف قرآن، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، «نویسنده مسئول». j.sadeqi@isca.ac.ir

۲. دانشیار، گروه تفسیر، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، قم. Rezamahtab52@yahoo.com

مقدمه

از جمله تعالیم و آموزه‌های اسلام که در قرآن کریم و سنت منقول از رسول خدا و اهل بیت علیهم‌السلام از جایگاه و اهمیت والایی برخوردار است، جهاد با دشمنان اسلام است. جهاد و جنگ با کافران و دشمنان اسلام و مسلمانان، افزون بر در پی داشتن خسارت و زیان‌های مادی و معنوی، منافع و برکات معنوی و گاه مادی زیادی نیز در پی دارد. از جمله منافع مادی جنگ و جهاد با کافران، سلطه بر اموال و سرمایه‌های دشمن، اعم از اموال منقول و غیرمنقول آنان است که در اصطلاح فقه از آنها با عنوان کلی غنیمت یاد شده است.

اموال و سرمایه‌های یاد شده، گاه بدون جنگ و خونریزی و بر اساس مصالحه میان دو طرف نصیب مسلمانان می‌شود که بر پایه آیاتی از قرآن کریم که از تعلق این اموال به رسول خدا سخن به میان آورده (حشر: ۶) و برخی روایات، فقیهان اسلامی در مالکیت آنها اتفاق نظر داشته و بر آنند که این اموال به حکومت اسلامی تعلق دارد و حاکم اسلامی می‌تواند در هر راهی که مصلحت مسلمانان اقتضا کند، این اموال را به مصرف برساند. اما در مواردی که اموال و سرمایه‌های یاد شده با جنگ و خونریزی از دشمن به دست آید، رأی فقیهان اسلامی در مورد مالکیت آنها مختلف بوده و دیدگاه‌های متعددی در این باره از سوی فقهای شیعه و اهل سنت مطرح شده است.

با جستجویی که در پایگاه‌های استنادی و مجلات انجام شد، مقاله یا کتابی که به گونه مستقل به مالکیت غنائم جنگی پرداخته باشد یافته نشد؛ هر چند مقالاتی درباره خمس، انفال و ثروت‌های عمومی از سوی نویسندگان محترم به رشته تحریر درآمده است که البته به موضوع مالکیت غنائم نپرداخته‌اند.

ضرورت پرداختن به این بحث افزون بر داشتن فایده علمی و آگاهی تفصیلی بر دیدگاه‌های فقیهان شیعه و اهل سنت در این باره، از آن جهت است که اموال به دست آمده از دشمنان، گاه اموال منقول کم ارزشی است که تنها نصیب برخی جنگجویان می‌شود و سخن گفتن از آنها آثار و پیامدهای قابل توجهی برای عموم مسلمانان و یا حکومت اسلامی ندارد، اما در بسیاری از موارد اموال و سرمایه‌های یاد شده، اموالی فراوان و عظیمی است

که افزون بر رفع نیاز جنگجویان، می تواند بسیاری از نیازهای حکومت اسلامی و مسلمانان را برطرف کند، مانند: سلطه بر سلاح ها، ادوات نظامی سبک و سنگین دشمن، همچون سلاح های انفرادی، توپ ها، تانک ها، هواپیماهای نظامی یا غیرنظامی و یا تصرف سرزمین و سرمایه های منقول و غیرمنقول دشمن همچون تصرف شهرها و سرمایه های موجود در آن، کارخانه ها و سرمایه های ارزشمندی که در این سرزمین ها وجود دارد. از این رو شناخت دیدگاه صحیح در این باره، برکات زیادی را برای حاکمیت اسلامی و نیز عموم مسلمانان در پی دارد؛ لیکن قبل از پرداختن به دیدگاه های یادشده در مورد مالکیت این اموال و نقد آنها و ارائه دیدگاه صحیح در این باره، لازم است برخی مفاهیم و اصطلاحات مربوط به بحث تعریف و تبیین گردد.

۱. مفهوم شناسی

۱-۱. جهاد

جهاد از ریشه «جهد» گرفته شده و در لغت به معنای رنج و مشقت، به نهایت چیزی رسیدن، تلاش، طاقت و توان و مبالغه در کاری آمده است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۴۸۶/۱؛ ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ۱۳۳/۳) و در اصطلاح فقه به معنای جنگ با دشمنان کافر (تهانوی، ۱۹۹۲م: ۵۹۸/۱؛ قلعلی، ۱۴۰۸ق: ۱۶۸) یا کارزار در راه خدا با جان و مال و راه های دیگر با هدف اعتلا و گسترش اسلام یا دفاع از آن گفته می شود (نجفی، ۱۳۶۷ش: ۳/۲۱؛ حصفکی، ۱۴۱۵ق: ۲۹۵/۴).

۲-۱. انفال

انفال از ریشه «نفل» و در لغت به معنای زیادی، زیادی بر اصل، غنیمت و هبه آمده است (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۳۲۵/۸؛ ابن منظور، ۱۴۰۵ق: ۶۷۰/۱۱ و ۶۷۱). در اصطلاح فقه اهل سنت به مطلق غنائمی که با جنگ یا غیر جنگ از دشمن به دست آید (ابن قدامه، بی تا: ۲۹۸/۷؛ عبد المنعم، بی تا: ۳۱۶/۱) یا به آنچه حاکم اضافه از سهم غنیمت به جنگجویان می دهد گفته می شود (نوی، بی تا: ۳۴۹/۱۹). در اصطلاح فقه امامیه به مطلق اموالی که به امام و حکومت

اسلامی اختصاص دارد، مانند: کوه‌ها، دره، دشت‌ها، معادن، فیء و غنائم به دست آمده در جنگ بدون اذن امام و دیگر اموال عمومی که مالک خاصی ندارند، گفته می‌شود (نجفی، ۱۳۶۷ش: ۱۱۵/۱۶؛ فتح الله، ۱۴۱۵ق: ۷۳).

۳-۱. غنیمت

غنیمت از ریشه «غنم» در لغت به معنای دستیابی به چیزی (راغب اصفهانی، ۱۴۲۷ق: ۴۱۵) یا تحصیل چیزی بدون مشقت (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۴۲۶/۴) و دستیابی به چیزی که در گذشته مالک آن نبوده آمده است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۳۷۹/۴). در اصطلاح فقه در دو معنای غنیمت عام و خاص به کار رفته است. غنیمت عام به مطلق سود و منافی گفته می‌شود که انسان از راه زراعت، تجارت، حیازت، جنگ و محاربه با دشمن و یا راه‌های دیگر به دست آورد (نجفی، ۱۳۶۷ش: ۱۴۷/۲۱) و غنیمت خاص به اموال و منافی اطلاق می‌گردد که با زور و غلبه در جنگ از کافران (فتح الله، ۱۴۱۵ق: ۳۱۱؛ عبدالمنعم، بی تا: ۲۴/۳) یا مطلق جنگ با دشمنان اعم از کافران یا باغیان مسلمان گرفته شود (طوسی، ۱۴۲۰ق: ۳۴۶/۵؛ منتظری، ۱۴۱۱ق: ۳۱۹/۳-۲۹۷).

مقصود از غنیمت در این تحقیق، اصطلاح خاص آن در مورد اموال به دست آمده از کافران است، زیرا اموال به دست آمده در جنگ با باغیان مسلمان، حکم خاص خود را دارد.

۴-۱. فیء

فیء از ریشه «فیأ» و در لغت به معنای مطلق بازگشت است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۴۳۵/۴). برخی آن را به معنای بازگشت به حالت نیکو (راغب اصفهانی، ۱۴۲۷ق: ۶۵۰) یا بازگشت همراه با خضوع و انعطاف و انکسار دانسته‌اند (مصطفوی، ۱۴۱۷ق: ۱۶۶/۹). در اصطلاح فقه بر پایه نظر مشهور فقیهان اسلامی به اموالی که از کافران بدون جنگ و خونریزی گرفته شود اطلاق شده است (حلی، ۱۴۱۴ق: ۱۱۹/۹؛ عبد المنعم، بی تا: ۵۷/۳). اما برخی آن را بر مطلق غنائمی که از کفار با جنگ یا بدون جنگ گرفته شود، اطلاق کرده‌اند (ابوحیب، ۱۴۰۸ق: ۲۹۱؛ منتظری، ۱۴۱۱ق: ۳۴۹/۳).

۲. دیدگاه‌های مطرح در مورد مالکیت غنائم

در جنگ و جهاد با کافران، گاه غنائم و اموال فراوانی نصیب مسلمانان می‌شود. در مورد این که اموال یادشده آیا به ملکیت حکومت اسلامی منتقل می‌شود یا به جنگجویان تعلق داشته و باید میان آنان تقسیم شود، فقیهان شیعه و اهل سنت دیدگاه‌های متعددی مطرح کرده‌اند که عمده‌ترین نظریات یادشده چهار دیدگاه است که در ذیل به تفصیل به نظریات یادشده و دلایل هریک اشاره می‌شود.

۱-۲. دیدگاه اول: مالکیت رسول خدا ﷺ بر غنائم و نسخ آن

بر پایه این دیدگاه، غنائم جنگی در صدر اسلام به رسول خدا ﷺ اختصاص داشت، ولی پس از مدتی این حکم نسخ گردید و یک‌پنجم آن به خدا، رسول او و گروه‌های خاص تعلق گرفت و چهارپنجم آن به جنگجویان اختصاص یافت (ابن قدامه، بی‌تا: ۲۸۸/۷؛ قرطبی، ۱۴۰۵ق: ۲/۸). این دیدگاه از سوی عده‌ای از فقیهان امامیه نیز نقل شده است (حلی، ۱۴۱۴ق: ۱۲۰/۹ و ۱۲۱؛ طوسی، ۱۳۸۷ش: ۶۵/۲).

دلیل این دیدگاه، آیه اول سوره انفال است که در آن این اموال متعلق به خدا و رسول او دانسته شده است: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» با این توضیح که طبق نظر مفسران، این آیه در مورد غنائم جنگ بدر و اموال به‌دست‌آمده از کافران در این جنگ نازل شده است (طبری، ۱۴۱۵ق: ۲۲۹/۹؛ قرطبی، ۱۴۰۵ق: ۳۶۰/۷). اما پس از مدتی آیه ۴۱ انفال نازل شد و با نسخ حکم یادشده، یک‌پنجم غنائم به خدا، رسول و گروه‌هایی خاص تعلق گرفت و چهارپنجم آنها به جنگجویان اختصاص یافت که باید میان آنها تقسیم شود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (ابن قدامه، بی‌تا: ۲۸۸/۷؛ طوسی، ۱۳۸۷ش: ۶۵/۲؛ قرطبی، ۱۴۰۵ق: ۲/۸).

۱-۱-۲. نقد و بررسی دیدگاه اول

این دیدگاه صحیح نیست، زیرا اولاً: هر چند آیه اول انفال در جنگ بدر و غنائم این جنگ نازل شده است، ولی نزول آن در مورد یادشده دلیل نمی‌شود که این آیه منحصر در غنائم

جنگی باشد، بلکه انفال افزون بر غنائم جنگی شامل اموالی دیگر همچون کوه‌ها، دره‌ها، دشت‌ها و اموالی دیگر هم می‌شود. مؤید این تفسیر، روایات منقول از اهل بیت علیهم‌السلام است که در آنها برای انفال افزون بر غنائم جنگی، مصادیق دیگری هم ذکر شده است (طبرسی، ۱۴۱۵ق: ۴/۲۴؛ حر عاملی، ۱۴۱۴ق: ۹/۵۲۳).

ثانیاً: ادعای نسخ آیه اول انفال صحیح نیست، زیرا نسخ در جایی جاری است که میان دو آیه تنافی و تضاد وجود داشته باشد و جمع میان آنها ممکن نباشد، درحالی که میان دو آیه یادشده تنافی وجود ندارد (طبرسی، ۱۴۱۵ق: ۴/۲۴)؛ زیرا آیه اول انفال ملکیت همه غنائم را متعلق به خدا و رسول دانسته است، ولی آیه ۴۱ انفال، تنها از ملکیت و حق تصرف جنگجویان در چهارپنجم این اموال پس از اعطای آنها به جنگجویان از سوی رسول خدا و حاکم اسلامی خبر داده است (طباطبایی، بی تا: ۱۰/۹). به بیان دیگر، آیه اول انفال، اموال عمومی که مالک شخصی ندارد از جمله غنائم جنگی را متعلق به رسول خدا و حاکم اسلامی دانسته است، ولی آیه ۴۱ این سوره، خمس هر غنیمت و فایده‌ای از جمله غنائم جنگی را بعد از تقسیم آنها میان جنگجویان متعلق به رسول خدا و امام و گروه‌های خاص یادشده دانسته است، زیرا بعد از رسیدن اموال یادشده به دست جنگجویان، این اموال غنیمت و فایده به شمار می‌آیند و نه قبل از تقسیم و مالک شدن آنان (منتظری، ۱۴۱۱ق: ۳/۱۵۰). شیخ طوسی نیز که در المبسوط از نسخ آیه یادشده سخن به میان آورده، در تفسیر تبیان، قول به نسخ آیه یادشده را نفی کرده و می‌نویسد: «عده‌ای گفته‌اند: آیه سوره انفال نسخ نشده است و نظر صحیح، همین دیدگاه است، زیرا نسخ احتیاج به دلیل دارد و تنافی و تضادی میان آیه یادشده و آیه خمس وجود ندارد تا گفته شود آیه خمس، آیه یادشده را نسخ کرده است» (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۵/۷۴).

۲-۲. دیدگاه دوم: مالکیت جنگجویان بر همه غنائم جنگی

دیدگاه دوم که از سوی شماری از فقیهان اهل سنت نقل شده آن است که مالکیت بر همه غنائم جنگی اعم از اموال منقول و غیرمنقول همچون زمین‌های فتح شده به جز خمس آنها به جنگجویان اختصاص دارد. از جمله پیروان این دیدگاه ابن حزم اندلسی است که در این باره می‌نویسد:

غنائم همان گونه که از دشمن گرفته شده است بدون هیچ گونه تغییر و تبدیل تقسیم می شود و در تقسیم غنائم در سرزمین دشمن باید تعجیل شود و زمین ها هم همانند غنائم منقول تقسیم شده و خمس آنها گرفته می شود (ابن حزم، بی تا: ۳۴۱/۷).

این نظریه از کلام برخی فقیهان دیگر اهل سنت که افزون بر غنائم منقول، معتقد به تقسیم زمین های فتح شده هستند، نیز قابل برداشت است (ابن قدامه، بی تا: ۵۸۲/۲؛ همان: ۲۹۸/۷). این دیدگاه در برخی منابع امامیه نیز بدون ذکر قائل آن نقل شده است (صدر، ۱۴۲۵ق: ۴۲۵).

دلیل اینان نخست آیه ۴۱ انفال است که در آن از تعلق چهارپنجم غنائم به جنگجویان و یک پنجم آنها به خدا و رسول و ذوی القربی و گروه هایی خاص یاد شده است: «وَأَغْلَمُوا أَتْمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ...». با این استدلال که غنیمت در آیه اطلاق دارد و همه غنائم به دست آمده از دشمن اعم از منقول و غیرمنقول را شامل می شود (ابن قدامه، بی تا: ۵۸۲/۲؛ صدر، ۱۴۲۵ق: ۴۲۵).

دلیل دیگر این دیدگاه، آیه ۲۷ احزاب است که در آن از وراثت مسلمانان بر اموال و زمین های کافران از سوی خداوند یاد شده است: «وَأَوْزَكْنَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا». با این استدلال که آیه یاد شده در مورد غنائم به دست آمده از کافران نازل شده است و در این آیه، از یک سو از وراثت و مالکیت مسلمان بر زمین های کافران یاد شده است و از سوی دیگر، وراثت بر زمین های کافران در کنار وراثت بر اموال دیگر که به جنگجویان اختصاص دارد ذکر شده است که عطف زمین ها بر اموال یاد شده «وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّئُوهَا» نشان دهنده اشتراک آنها در حکم و عدم تفاوت میان آنها است (همان: ۴۲۹؛ ابن حزم، بی تا: ۳۴۴/۷).

دلیل دیگر، سیره پیامبر ﷺ در این مورد است. از جمله در روایاتی نقل شده است که آن حضرت زمین ها و باغ های یهودیان در جنگ خیبر را در میان جنگجویان فاتح این سرزمین تقسیم کرد (ابن قدامه، بی تا: ۵۸۲/۲؛ ابن حزم، بی تا: ۷/۷).

۲-۱. نقد و بررسی دیدگاه دوم

این دیدگاه نیز صحیح نیست و ادله یاد شده این ادعا را اثبات نمی کند. زیرا:

آیه ۴۱ انفال دلالت بر مالکیت جنگجویان بر غنائم جنگی ندارد، بلکه نهایت چیزی که این آیه بر آن دلالت دارد، وجوب خمس غنائمی است که نصیب مکلفان و از جمله جنگجویان می‌شود؛ ولی در مورد اینکه جنگجویان چه اموالی را مالک می‌شوند آیه دلالتی بر آن ندارد (صدر، ۱۴۲۵ق: ۴۲۵ - ۴۲۶).

در آیه ۲۷ احزاب نیز زمین‌هایی که مسلمانان بر آن گام نهاده‌اند، عطف بر اموال گرفته شده از دشمن شده است «وَأَمْوَالُهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطْطُوهَا» بر این اساس، اگر مقصود از این زمین‌ها، چنان که ظاهر آیه بر آن دلالت دارد، زمین‌هایی باشد که بدون جنگ از کفار گرفته می‌شود، در این صورت زمین‌های یادشده جزو انفال است که به حکومت اسلامی اختصاص دارد. بنا بر این مراد از وراثت مسلمانان بر این زمین‌ها، سلطه و سیطره مسلمانان بر این زمین‌ها به طور عمومی است و نه به گونه مالکیت شخصی و اگر مقصود از زمین‌های یادشده، زمین‌هایی باشد که در آینده مسلمانان آنها را فتح خواهند کرد، مخاطب آیه تنها مسلمانان عصر نزول نبوده، بلکه امت اسلامی در طول تاریخ، مخاطب آیه خواهند بود که در این صورت نیز مراد از مالکیت مسلمانان بر زمین‌های یادشده، ملکیت عمومی خواهد بود (همان: ۴۲۹ - ۴۳۰).

در پاسخ از استدلال به سیره پیامبر ﷺ در این باره نیز باید گفت: در برابر روایات یادشده، روایات صحیح و متعدد دیگری از سیره آن حضرت مبنی بر تعلق زمین‌های یادشده به عموم مسلمانان و عدم تقسیم آنها میان جنگجویان نقل شده است (همان: ۴۲۶؛ ر.ک: ابن کثیر، ۲۰۰۶م: ۱۷/۸ - ۱۸). از جمله در روایاتی صحیح از امام صادق و امام رضا علیهما السلام آمده است:

«... و زمین‌هایی که با جنگ و غلبه گرفته شود به امام و حاکم اسلامی واگذار می‌شود و حاکم می‌تواند آنها را طبق نظر خود برای آباد کردن به دیگران واگذار کند، همان گونه که رسول خدا ﷺ زمین‌ها و نخلستان‌های خیبر را برای آباد کردن به دیگران واگذار کرد» (کلینی، ۱۳۶۳ش: ۵۱۳/۳؛ طوسی، ۱۳۶۵ش: ۱۱۹/۴).

افزون بر این، این دیدگاه با آیات قرآن از جمله آیه اول انفال و روایات صحیح

متعددی که در آنها زمین‌های فتح شده از کافران متعلق به عموم مسلمانان و حاکم اسلامی دانسته شده، منافات دارد که در ادامه مقاله، به آیه و روایات یادشده و دلالت آنها بر این حکم اشاره می‌شود.

۳-۲. دیدگاه سوم: مالکیت جنگجویان بر اموال منقول از غنائم جنگی

دیدگاه دیگر که نظریه مشهور میان فقیهان امامیه به شمار می‌آید، آن است که از میان غنائم جنگی، اموال منقول پس از کسر خمس و جوائز افراد خاص، به جنگجویان تعلق دارد، اما زمین‌ها و اموال غیرمنقول از غنائم در صورت آباد بودن به عموم مسلمانان و در صورت بایر بودن به امام و حاکم اسلامی تعلق دارد. علامه حلی^۱ در این باره می‌نویسد: «غنائمی که لشکر اسلام بر آن مسلط می‌شوند و قابل انتقال‌اند در صورتی که قابلیت ملکیت برای مسلمانان نداشته باشند، همانند: خمرها و خوک‌ها غنیمت شمرده نمی‌شوند، اما اموالی که تملک آنها صحیح باشد غنیمت به شمار می‌روند و غنائم تنها به جنگجویان اختصاص دارد. خمس آنها خارج می‌شود و باقیمانده ملک جنگجویان است» (حلی، ۱۴۱۴ق: ۱۲۱/۹).

سپس در مورد زمین‌های فتح شده می‌نویسد: «زمین‌ها چهار قسم هستند؛ قسم نخست، زمین‌هایی که با غنیمت گرفتن از کفار تملک شده و با غلبه و شمشیر گرفته شود که به همه مسلمانان تعلق دارد و به جنگجویان اختصاص ندارد، بلکه آنان با دیگر مسلمانان در این اموال شریک هستند بدون این که بر دیگران برتری داشته باشند» (همان: ۱۸۳-۱۸۴).

صاحب جواهر نیز در این باره آورده است: «غنیمت سه قسم است: قسم نخست، غنائم منقول مانند: طلا، نقره و کالاهاست. این قسم پس از کسر خمس و جوائز به جنگجویان تعلق دارد. همان‌گونه که بسیاری از فقیهان به این امر تصریح کرده‌اند، بلکه من در این مورد مخالفی نیافتم. قسم دوم، در احکام زمین‌هاست. هر زمینی که با غلبه فتح شود و در حال فتح، آباد باشد به همه مسلمانان تعلق دارد و اما زمین‌های موات در زمان فتح، تنها به امام و حاکم اسلامی تعلق دارد» (نجفی، ۱۳۶۷ش: ۱۶۹-۱۴۷).

برخی از فقیهان اهل سنت نیز همین دیدگاه را مطرح کرده‌اند (ابن قدامه، بی‌تا: ۵۷۹/۲ - ۵۸۰).

دلیل این دیدگاه جمع میان آیاتی از قرآن کریم و روایات است. از جمله دلایل یادشده آیه ۴۱ انفال است که در آن خمس غنائم متعلق به خدا و رسول و گروه‌هایی خاص دانسته شده است: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ...».

با این بیان که در این آیه، یک‌پنجم غنائم از جمله غنائم جنگی حق خدا و رسول و ذی‌القربی و گروه‌های خاص دیگر دانسته شده است و چهارپنجم باقیمانده حق جنگجویان شمرده شده که باید میان آنان تقسیم گردد (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۲۰۴/۴-۲۰۵؛ شوکانی، ۱۹۷۳م: ۸۹/۸).

روایاتی نیز با همین مضمون از اهل‌بیت علیهم‌السلام نقل شده است. از جمله در روایتی امام صادق علیه‌السلام در پاسخ سؤالی در مورد حکم غنائم یادشده فرمود: «يُخْرَجُ مِنْهَا الْخُمْسُ وَ يُقَسَّمُ مَا بَقِيَ بَيْنَ مَنْ قَاتَلَ عَلَيْهِ وَ وَلِي ذَلِكُ...؛ خمس غنائم از آنها خارج می‌شود و اموال باقیمانده میان جنگجویان و کسانی که عهده‌دار غنائم یادشده بوده‌اند تقسیم می‌شود» (طوسی، ۱۳۶۵ش: ۱۳۲/۴).

در حدیثی دیگر نیز معاویه بن وهب می‌گوید: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام السَّرِيَّةُ يَنْعَثُهَا الْإِمَامُ فَيَصْبِيُونُ غَنَائِمَ كَيْفَ تُقَسَّمُ قَالَ إِنْ قَاتَلُوا عَلَيْهَا مَعَ أَمِيرٍ أَمَرَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِمْ أُخْرِجَ مِنْهَا الْخُمْسُ لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ قُسِمَ بَيْنَهُمْ أَرْبَعَةُ أَخْمَاسٍ...؛ به امام صادق علیه‌السلام گفتم: امام گروهی از جنگجویان را به جنگی اعزام می‌کند و آنان اموالی را غنیمت می‌گیرند. چگونه اموال یادشده تقسیم شود؟ حضرت فرمود: اگر با فرماندهی که امام او را امیر بر آنان قرار داده جنگ کنند، از اموال به غنیمت گرفته آنان خمس خدا و رسول اخراج می‌شود و چهارپنجم باقیمانده میان جنگجویان تقسیم می‌شود» (کلینی، ۱۳۶۷ش: ۴۳/۵-۴۴).

در مقابل، در روایات متعدد دیگر، اموال غیرمنقول و زمین‌های فتح شده از غنائم، ملک عموم مسلمانان دانسته شده است. از جمله در صحیح‌ه حلبی آمده است:

«سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام عَنِ السَّوَادِ مَا مَنَرَلَهُ فَقَالَ هُوَ لِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ لِمَنْ هُوَ الْيَوْمَ وَ لِمَنْ يَدْخُلُ فِي الْأَسْلَامِ بَعْدَ الْيَوْمِ وَ لِمَنْ لَمْ يَخْلُقْ بَعْدُ...»؛

از امام صادق علیه‌السلام از زمین سواد (زمین‌های آباد عراق که با جنگ فتح شده) سؤال شد

که حکمش چیست؟ حضرت فرمود: این زمین‌ها به همه مسلمانان تعلق دارد. به کسانی که الان زنده هستند و کسانی که در آینده اسلام را می‌پذیرند و کسانی که هنوز خلق نشده‌اند (طوسی، ۱۳۶۵ش: ۱۴۷/۷).

در بخشی از صحیحہ بزنی به نقل از امام رضا علیه السلام نیز آمده است: «... وَ مَا أُخِذَ بِالسَّيْفِ فَذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ يَقْبَلُهُ بِالَّذِي يَرَى كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِخَيْرِ قَبْلِ سَوَادَهَا وَ بِيَاضِهَا يَعْنِي أَرْضَهَا وَ نَخْلَهَا...» و زمین‌هایی که با جنگ و غلبه گرفته شود، اختیار آن با امام و حاکم اسلامی است که می‌تواند آن را طبق نظر خود برای آباد کردن به دیگران واگذار کند، همان‌گونه که رسول خدا زمین‌ها و نخلستان‌های خیبر را برای آباد کردن به دیگران واگذار کرد» (نجفی، ۱۳۶۷ش: ۱۶۳/۲۱؛ طوسی، ۱۳۶۵ش: ۱۱۹/۴).

۲-۳-۱. نقد و بررسی دیدگاه دوم

این دیدگاه نیز به طور مطلق قابل‌پذیرش نیست، زیرا آن بخش از دیدگاه یادشده که از مالکیت عموم مسلمانان و حکومت اسلامی بر زمین‌های فتح شده یاد کرده، قابل‌پذیرش است و با آیات قرآن و برخی ادله دیگر همخوانی دارد، اما قسمت دیگر این دیدگاه که در آن از تعلق چهارپنجم غنائم به جنگجویان سخن به میان آمده از چند جهت قابل‌نقد است: اولاً: آیه ۴۱ انفال دلالتی بر ملکیت جنگجویان بر چهارپنجم غنائم ندارد، زیرا همان‌گونه که بیان شد نهایت امری که این آیه بر آن دلالت دارد، آن است که در صورت رسیدن غنائمی به مکلفان و جنگجویان، خمس آنها به خدا، رسول و گروه‌های دیگر یادشده در آیه تعلق دارد و چهارپنجم دیگر این اموال ملک خود آنان است و زمانی اموال یادشده غنیمت برای جنگجویان به شمار می‌رود که این اموال میان آنان تقسیم شود و سلطه آنان بر این اموال ثابت شود و قبل از قسمت و رسیدن این اموال به جنگجویان، ملکیت آنان بر این اموال ثابت نیست، ازاین‌رو آنان مالک چهارپنجم این اموال نخواهند بود.

ثانیاً: برداشت یادشده با آیه اول انفال که در آن همه این اموال ملک خدا و رسول دانسته شده منافات دارد و نسخ آیه اول انفال نیز با آیه یادشده، اثبات نشده است تا این

حکم ثابت باشد، بنابراین، بر اساس آیه اول انفال همه این غنائم به خدا، رسول و حاکم اسلامی تعلق دارد. در ادامه به دلیل یادشده با تفصیل بیشتر اشاره شده است.

ثالثاً: مراد از روایاتی که در آنها از تعلق چهارپنجم غنائم به جنگجویان یادشده، آن است که این اموال در صورت اراده تقسیم از سوی امام و حاکم اسلامی، باید میان افراد یادشده تقسیم شود و نه این که این اموال از ابتدا به افراد یادشده تعلق داشته و حاکم موظف به تقسیم این اموال میان آنان است.

مؤید این برداشت، آیه اول انفال و روایات دیگری است که در آنها از تعلق این اموال به رسول خدا و حاکم اسلامی و اختیار مصرف همه این اموال در مصالح مسلمانان از سوی آنان یادشده است که در ادامه مقاله به این روایات اشاره شده است.

۲-۴. دیدگاه چهارم: مالکیت و سلطه حکومت اسلامی بر همه غنائم جنگی

دیدگاه چهارم آن است که همه غنائم جنگی اعم از اموال منقول و غیرمنقول به امام و حکومت اسلامی تعلق دارد و حاکم اسلامی می‌تواند بر اساس نظر خویش آنها را در مصالح مسلمانان هزینه کند و پس از رفع نیازهای حکومت اسلامی، باید باقیمانده غنائم منقول را پس از کسر خمس میان جنگجویان تقسیم کند. این نظریه از کلام برخی فقیهان متقدم امامیه قابل برداشت است، از جمله شیخ مفید که در المقنعه در این باره می‌نویسد:

«و للامام قبل القسمة من الغنمة ما شاء علی ما قدمناه فی صفو المال و له ان یبدأ بسد ما ینویه باکثر ذلک و ان استغرق جمیعہ فیما یحتاج الیه من مصالح المسلمین کان ذلک له جائزاً و لم یکن لاحد من الامة علیه اعتراض؛ امام و حاکم اسلامی هرگونه حق تصرف در غنائم قبل از قسمت را دارد همان گونه که در انتخاب اموال برگزیده از غنائم بیان گردید و همچنین حاکم می‌تواند بیشتر از اموال برگزیده را از این اموال در موارد نیاز در مصالح مسلمانان هزینه کند هر چند همه غنائم را شامل شود و این کار برای حاکم جایز است و هیچ کدام از مسلمانان در این مورد، حق اعتراض به حاکم را ندارد» (مفید، ۱۴۱۰ق: ۲۸۷).

ابوالصلاح حلبی از دیگر فقیهان متقدم نیز در این باره می‌نویسد:

«واجب است همه غنائم در همه جنگ‌ها به نزد ولی امر مسلمانان آورده شود و پس از آن حاکم می‌تواند برگزیده اموال یادشده، مانند: اسب، شمشیر، سپر و مانند آنها را برای

خود برگزینند و از غنائم یادشده نیازهای اهل خویش و مصالح مسلمانان را برطرف کند و هیچ کس از مسلمانان حق اعتراض به حاکم را ندارد، هرچند هزینه‌های یادشده همه غنائم را شامل شود» (حلبی، بی‌تا: ۲۸۵).

برخی از فقیهان معاصر نیز همین دیدگاه را مطرح می‌کند و می‌نویسد: «غنائم به خدا و رسول تعلق دارد و این اموال جزو انفال است و آیه انفال در مورد این اموال نازل شده است» (منتظری، ۱۴۱۱ق: ۱۳۳/۳).

سپس ایشان آورده است:

«غنائم جنگی همانند سایر انفال جزو اموال عمومی است که به اشخاص تعلق ندارد و به مجرد غنیمت گرفتن ملک جنگجویان نمی‌شود، بلکه در اختیار حاکم اسلامی قرار داده می‌شود و حاکم اموال یادشده را جمع‌آوری و حفظ می‌کند و سپس آنها را در هر راهی که مصالح مسلمانان اقتضا کند، هزینه می‌کند هر چند همه غنائم را شامل شود و کسی حق اعتراض به حاکم اسلامی را ندارد».

و در ادامه می‌نویسد:

«پس از صرف اموال یادشده در مصالح موردنیاز، اگر مالی باقی بماند پس از کسر خمس آنها جهت نیازهای آینده حکومت اسلامی و گروه‌های خاص، در میان جنگجویان بر طبق نظر شرع تقسیم می‌شود» (همان: ۱۴۶/۳ - ۱۴۷).
از کلام آیت‌الله خوئی نیز همین دیدگاه قابل‌برداشت است. ایشان در این باره می‌نویسد:

«ولی‌امر و حاکم اسلامی هرگونه که اراده نماید حق تصرف در غنائم جنگی بر اساس مصلحت، قبل از تقسیم آنها را دارد، زیرا این امر مقتضای ولایت مطلقه‌ای است که بر این اموال دارد» (خوئی، ۱۴۱۰ق: ۳۸۰/۱).

۲-۴-۱. ادله دیدگاه مالکیت و سلطه حکومت اسلامی بر همه غنائم جنگی

از میان دیدگاه‌های یادشده، نظریه اخیر با مجموع ادله، به‌ویژه با آیات قرآن همخوانی بیشتری دارد و دیدگاه برگزیده در این پژوهش همین دیدگاه است. در ذیل به عمده‌ترین ادله اثبات این دیدگاه اشاره می‌شود.

دلیل نخست این دیدگاه آیه اول انفال است که در آن از تعلق انفال به خدا و رسول یاد شده است:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

در این آیه از سؤال مسلمانان در مورد حکم انفال از رسول خدا (ص) یاد شده است که در پاسخ آنان، خداوند این اموال را متعلق به خدا و رسول او دانسته است و در مقابل، مسلمانان را به رعایت تقوای الهی و سازش با یکدیگر و اطاعت از خدا و رسول او فرمان داده است. این آیه به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت در مورد اختلاف مسلمانان صدر اسلام در مورد غنائم به دست آمده از مشرکان در جنگ بدر نازل شده است (طوسی، ۱۴۰۹ق: ۷۲/۵ - ۷۳؛ طبری، ۱۴۱۵ق: ۲۲۴/۹؛ قرطبی، ۱۴۰۵ق: ۳۶۰/۷). در روایتی منسوب به امام صادق علیه السلام نیز نزول آیه یاد شده در مورد غنائم جنگ بدر نقل شده است (حرانی، ۱۴۰۴ق: ۳۴۱).

براین اساس، غنائم و اموال به دست آمده از کافران به خدا و رسول او تعلق دارد و طبق ادله متعدد دیگر، اموال یاد شده ملک شخصی رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست، بلکه به منصب امامت و حکومت آن حضرت تعلق دارد، از این رو این اموال پس از رسول خدا به امام معصوم علیه السلام و سپس به حاکم اسلامی منتقل می شود (منتظری، ۱۴۱۱ق: ۸۱/۳ و ۱۳۶ - ۱۳۷).

اگر گفته شود در روایات اهل بیت علیهم السلام انفال در آیه، عام دانسته شده است و مصادیق متعدد دیگری همچون بیابان‌ها، دشت‌ها، کوه‌ها، فیء، مال بدون وارث و... برای انفال ذکر شده است (طوسی، ۱۳۶۵ش: ۱۲۷/۴؛ حر عاملی، ۱۴۱۴ق: ۵۲۶/۹)؛ در پاسخ باید گفت: روایات یاد شده، صحیح و حمل انفال بر موارد یاد شده مورد پذیرش است، اما عام دانستن انفال در روایات یاد شده، سبب خروج مورد نزول آیه از زمره مصادیق آیه نمی شود، چنان که برخی فقیهان به عنوان قانون کلی در این باره گفته اند:

«ما در مباحث پیشین بارها گفته ایم که مورد نزول آیه هر چند تقیید کننده اطلاق آیه و تخصیص زننده عموم آن در مورد نزول نیست؛ لیکن نمی توان مورد نزول را از مصادیق و مفاد آیه خارج کرد، بلکه واجب است به اطلاق و عموم آیه تمسک کرد و مورد نزول آیه از بارزترین مصادیق و آشکارترین انواع مفاد آیه است» (ملکی، ۱۴۰۰ق: ۹۸).

روایاتی از اهل بیت علیهم السلام نیز نقل شده است که دیدگاه یادشده را تأیید می‌کند. از جمله در بخشی از روایت حماد بن عیسی آمده است:

«وللامام صفو المال والمتاع بما يحب أو يشتهي فذلك له قبل القسمة و قبل إخراج الخمس وله أن يسد بذلك المال جميع ما ينوبه من مثل إعطاء المؤلفه قلوبهم وغير ذلك مما ينوبه، فإن بقي بعد ذلك شيء أخرج الخمس منه فقسمة في أهله و قسم الباقي على من ولي ذلك و إن لم يبق بعد سد النوائب شيء، فلا شيء لهم...؛ برگزیده از غنائم به امام و حاکم اسلامی اختصاص دارد و امام می‌تواند هرگونه متاع و کالای موردنیاز از این اموال را قبل از قسمت و اخراج خمس برای خود برگزیند و همچنین امام می‌تواند اموال یادشده را در هرگونه نیاز موردنظر هزینه کند، مانند: دادن اموال یادشده به تألیف قلوب شدگان و دیگر نیازهایی که تمایل داشته باشد. پس اگر بعد از رفع نیازهای یادشده، چیزی باقی ماند خمس آنها را اخراج کرده و میان اهل آن تقسیم می‌کند و سپس باقیمانده اموال را میان کسانی که متولی گرفتن اموال بوده‌اند، تقسیم می‌کند و اگر پس از رفع نیازها، چیزی از غنائم باقی نماند، جنگجویان از اموال یادشده حقی ندارند» (کلینی، ۱۳۶۳ش: ۵۴۰/۱ - ۵۴۱).
در روایتی صحیح از زراره نیز آمده است:

«الامام يجري و ينفل و يعطى ما شاء قبل أن تقع السهام و قد قاتل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم بقوم لم يجعل لهم في الفء نصيبا و إن شاء قسم ذلك بينهم؛ امام می‌تواند از غنائم انفاق کرده و از آنها جایزه بدهد و به مقداری که بخواهد به دیگران عطا کند قبل از آنکه سهم جنگجویان مشخص شود و رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم با گروهی جهاد کرد، ولی از غنائم سهمی برای آنان قرار نداد و اگر می‌خواست می‌توانست اموال یادشده را میان آنان تقسیم کند» (همان: ۵۴۴/۱).
مراد از تعبیر فء در روایت، غنائم جنگی است و نه اموالی که بدون جنگ و غلبه به دست می‌آید (ر.ک: منتظری، ۱۴۱۱ق: ۳).

روایت نخست، هرچند مرسله است و در روایت دوم نیز نام امام علیه السلام ذکر نشده است، ولی دو روایت یادشده، احادیثی هستند که فقیهان امامیه به این روایات اعتماد کرده‌اند و برخی از فقیهان متقدم همچون شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۰ق: ۲۸۷)؛ ابوالصلاح حلبی (حلبی، بی‌تا: ۲۸۵)؛ فقیهان معاصر همچون آیت‌الله خویی (خویی، ۱۴۱۰ق: ۳۸۰/۱) و آیت‌الله وحید

(وحید خراسانی، بی تا: ۴/۲۸۷) بر اساس این روایات فتوا داده‌اند. بنابراین بر پایه روایات یادشده، غنائم جنگی قبل از تقسیم، ملک جنگجویان نبوده، بلکه در اختیار و سلطه امام و حاکم اسلامی قرار دارد و حاکم اسلامی می‌تواند اموال یادشده را در نیازها و مصالح مسلمانان هزینه کند و در صورت باقی ماندن چیزی، باید آنها را میان جنگجویان تقسیم نماید.

دلیل دیگر دیدگاه یادشده، سیره پیامبر اسلام ﷺ است که آن حضرت در موارد متعدد اموال به دست آمده با جنگ و غلبه از کافران را در نیازهای حکومت اسلامی به مصرف می‌رساندند و یا از تقسیم آنها میان جنگجویان امتناع کرده و اموال یادشده را به صاحبان اموال می‌بخشیدند. از جمله در صحیح زراره در این باره آمده است:

«الامام یجری... و قد قاتل رسول الله ﷺ بقوم لم يجعل لهم فی الفیء نصیباً و إن شاء قسم ذلک بینهم؛ امام می‌تواند از غنائم انفاق کند... و رسول خدا ﷺ با گروهی جهاد کرد، ولی از غنائم سهمی برای آنان قرار نداد و اگر می‌خواست می‌توانست اموال یادشده را میان آنان تقسیم کند» (کلینی، ۱۳۶۳ش: ۱/۵۴۴).

از جمله موارد یادشده از سیره پیامبر ﷺ در مورد غنائم جنگی، سخن آن حضرت در مورد اسیران جنگ بدر است که آن حضرت فرمود:

«لو کان مطعم بن عدی حياً ثم کلمنی فی هؤلاء التتبی، لترکتهم له؛ اگر مطعم بن عدی زنده بود و با من در مورد آزادی این اسیران سخن می‌گفت همه آنان را بدون گرفتن فدیة برایش آزاد می‌کردم» (بخاری، ۱۴۰۱ق: ۲۰/۵؛ واقدی، ۱۴۰۵ق: ۱/۱۱۰).

این سخن آن حضرت در مورد اسیران جنگ بدر، نشانه آن است که غنائم یادشده تحت سلطه و اختیار آن حضرت قرار داشته و ملک خاص جنگجویان نبوده است، زیرا در صورت تعلق آن به جنگجویان، آن حضرت از آزاد کردن همه آنها برای شخص خاص و بدون گرفتن فدیة سخن نمی‌گفت و یا حداقل از اجازه گرفتن از مسلمانان و کسب رضایت آنان در این مورد یاد می‌کرد.

مورد دیگری که حکایت از سلطه رسول خدا و حاکم اسلامی بر غنائم جنگی دارد، سیره پیامبر در مورد غنائم فتح مکه است. طبق روایات اهل بیت علیهم السلام و نظر بسیاری از فقیهان

امامیه و اهل سنت، مکه با جنگ و غلبه فتح شد، ولی با وجود این، اسیران و اموال آنان میان مسلمانان تقسیم نشد (کلینی، ۱۳۶۳ ش: ۵۱۳/۳؛ طبرسی، ۱۴۱۵ ق: ۴۷۲/۱۰؛ سرخسی، بی تا: ۷/۳). از جمله موارد دیگر عدم تقسیم غنائم میان جنگجویان، غنائم جنگ حنین بود که با وجود فتح این سرزمین با جنگ و غلبه، آن حضرت بخشی از غنائم را در نیازهای حکومت اسلامی مصرف کرد. ابن هشام در این باره می نویسد:

«و أعطی رسول الله ﷺ المؤلفه قلوبهم و كانوا أشرافا من أشراف الناس، يتألفهم و يتألف بهم قومهم، فأعطى أباسفیان ابن حرب مئة بعير و أعطى ابنه معاوية مئة بعير و أعطى حکیم بن حزام مئة بعير و أعطى الحارث بن الحارث بن کلدہ - أخا بنی عبد الدار - مئة بعير؛ رسول خدا ﷺ از غنائم حنین به مؤلفه قلوبهم که از اشراف مردم بودند عطا کرد تا قلوب آنان و قلوب قوم آنان را به وسیله آنان به اسلام متمایل کند. پس به ابوسفیان صد شتر و فرزندش معاویه صد شتر و حکیم بن حزام صد شتر و حارث بن حارث بن کلدہ برادر بنی عبدالدار صد شتر عطا کرد» (ابن هشام، ۱۳۸۳ ق: ۹۲۹/۴).

سپس ابن هشام از افراد و قبایل دیگری نام می برد که رسول خدا ﷺ برای تألیف قلوب، بخشی از غنائم این جنگ را به آنان عطا کرد و در پی آن آورده است:

«هنگامی که رسول خدا ﷺ غنائم یادشده را به قریش و قبایل یادشده عطا کرد و از این غنائم چیزی به انصار نداد، در قلوب انصار کدورتی ایجاد شد و بسیاری از آنان شروع به سخن گفتن و اعتراض کردند تا آنجا که یکی از آنان گفت: به خدا سوگند رسول خدا ﷺ با قوم و قبیله اش دیدار کرده است، یعنی سبب عطا کردن اموال یادشده آن است که اینان از قوم آن حضرت هستند. از این رو سعد بن عبادہ بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: در قلوب این گروه از انصار به سبب عمل شما در مورد غنائم و تقسیم آن میان قریش و عطا کردن عطایای عظیم در میان قبایل عرب و ندادن چیزی از آنها به این گروه از انصار کدورتی ایجاد شده است» (همان: ۹۳۴/۴).

پس از این جریان، رسول خدا ﷺ آنان را در خیمه ای جمع کرد و ضمن مدح و ثنای الهی و مدح انصار، سبب عطا کردن اموال یادشده به این افراد را برای آنان بیان کرد و آنان با رضایت کامل و پشیمانی از اعتراض خویش به آن حضرت به مدینه بازگشتند (همان: ۹۳۴/۴ - ۹۳۵).

موارد یادشده از سیره آن حضرت در موارد مختلف حکایت از آن دارد که غنائم جنگی ملک جنگجویان نبوده و حاکم اسلامی مکلف به تقسیم غنائم، میان آنان نیست، بلکه می‌تواند این اموال را در نیازها و مصالح حکومت اسلامی و مسلمانان به مصرف برساند.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش به دست آمد که در مورد مالکیت غنائم جنگی گرفته شده از کافران، چهار دیدگاه عمده در میان فقیهان شیعه و اهل سنت وجود دارد؛ برخی این اموال را متعلق به رسول خدا ﷺ دانسته و سپس از نسخ این حکم سخن به میان آورده‌اند. برخی دیگر همه غنائم اعم از منقول و غیرمنقول را متعلق به جنگجویان دانسته‌اند و عده‌ای دیگر تنها از تعلق اموال منقول از غنائم به جنگجویان سخن گفته‌اند و دیدگاه دیگر آن است که همه غنائم گرفته شده از کافران، اعم از اموال منقول و غیرمنقول، به حاکم اسلامی به‌عنوان جایگاه و منصب حاکمیت تعلق دارد. از میان نظریه‌های یادشده، دیدگاه اخیر نظریه صحیح در این باره به شمار می‌رود. دلیل این امر، نخست آیات قرآن است که در آنها انفال را متعلق به خدا و رسول دانسته است که این آیات، ابتدا در مورد غنائم جنگی نازل شده است. دلیل دیگر، روایاتی است که در آنها از حق تصرف امام در غنائم و مصرف آن در مصالح اسلام و مسلمانان قبل از قسمت، یادشده است. سیره پیامبر اسلام ﷺ در جنگ‌های متعدد که گاه غنائم جنگی را قبل از قسمت در راه‌های خاص هزینه می‌کردند نیز مؤید این نظر است.

بر پایه دیدگاه یادشده، همه غنائم جنگی (اعم از اموال منقول و غیرمنقول) به امام و حکومت اسلامی تعلق دارد و حاکم اسلامی می‌تواند اموال یادشده را در نیازهای حکومت و مصالح مسلمانان هزینه کند و در صورت باقی ماندن اموالی از غنائم منقول، پس از کسر خمس آنها جهت نیازهای آینده حکومت اسلامی و برخی گروه‌های خاص، چهارپنجم این اموال را میان جنگجویان تقسیم نماید و اگر چیزی از اموال یادشده باقی نماند جنگجویان حق اعتراض به امام و حاکم اسلامی را ندارند.

منابع

کتاب‌ها

- قرآن کریم

۱. ابن حزم، علی بن احمد، المحلی، (بی‌تا)، تحقیق: احمد محمد شاکر، بی‌جا: دارالفکر.
۲. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، قم: انتشارات دفتر تبلیغات.
۳. ابن قدامه، عبدالله، (بی‌تا)، المغنی، بیروت: دارالکتب العربی.
۴. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۲۰۰۶م)، السیرة النبویة، بیروت: دار نوبلیس.
۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۰۵ق)، لسان العرب، قم: نشر ادب حوزه.
۶. ابن هشام، عبدالملک، (۱۳۸۳ق)، السیرة النبویة، تحقیق: محمد محیی الدین، مصر: مكتبة محمد علی صبیح.
۷. ابوحیب، سعدی، (۱۴۰۸ق)، القاموس الفقهی، دمشق: دارالفکر، دوم.
۸. بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۱ق)، صحیح بخاری، بی‌جا: دارالفکر.
۹. تهانوی، محمد علی، (۱۹۹۲م)، کشاف اصطلاحات الفنون، تحقیق: علی دحروج و همکاران، بیروت: مكتبة لبنان ناشرون.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۱۴ق)، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، دوم.
۱۱. حرانی، حسن بن علی بن شعبه، (۱۴۰۴ق)، تحف العقول، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه نشر اسلامی، دوم.
۱۲. حصفکی، احمد بن محمد، (۱۴۱۵ق)، الدر المختار، تحقیق: مکتب البحوث والدراسات، بیروت: دارالفکر.
۱۳. حلبی، ابوالصلاح، (بی‌تا)، الکافی فی الفقه، تحقیق: رضا استادی، اصفهان: کتابخانه امیرالمومنین.
۱۴. حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۴ق)، تذکرة الفقهاء، قم: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث.
۱۵. خویی، ابوالقاسم، (۱۴۱۰ق)، منهاج الصالحین، قم: مدینه العلم، بیست و هشتم.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین، (۱۴۲۷ق)، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، قم: طلیعه نور، دوم.
۱۷. سرخسی، شمس الدین، (بی‌تا)، المبسوط، بیروت: دارالمعرفه.
۱۸. شوکانی، محمد بن علی، (۱۹۷۳م)، نیل الاوطار، بیروت: دارالجليل.

۱۹. صدر، محمد باقر، (۱۴۲۵ق)، اقتصادنا، قم: مؤسسه بوستان، دوم.
۲۰. طباطبایی، محمد حسین، (بی‌تا)، المیزان، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۵ق)، مجمع البیان، تحقیق: لجنة من العلماء، بیروت: مؤسسه اعلمی.
۲۲. طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۵ق)، جامع البیان، تحقیق: شیخ خلیل میس، بیروت: دارالفکر.
۲۳. طوسی، محمد، (۱۳۶۵ش)، تهذیب الاحکام، تحقیق: حسن موسوی الخراسان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، سوم.
۲۴. —، —، (۱۳۸۷ش)، المبسوط فی فقه الامامیه، تحقیق: محمد تقی کشفی، تهران: المكتبة المرتضویه.
۲۵. —، —، (۱۴۰۹ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد حبیب قصیر العاملی، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۲۶. —، —، (۱۴۱۴ق)، الخلاف، تحقیق: خراسانی و دیگران، قم: مؤسسه نشر اسلامی، دوم.
۲۷. عبد المنعم، محمود، (بی‌تا)، معجم المصطلحات والالفاظ الفقهیه، قاهره: دارالفضیله.
۲۸. فتح الله، احمد، (۱۴۱۵ق)، معجم الفاظ الفقه الجعفری، دمام: بی‌نا.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، العین، تحقیق: مخزومی و سامرائی، قم: مؤسسه دارالهجره، دوم.
۳۰. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۴۰۵ق)، الجامع لاحکام القرآن، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۱. قلجی، محمد، (۱۴۰۸ق)، معجم لغة الفقهاء، بیروت: دارالنفاث، دوم.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۳ش)، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه، سوم.
۳۳. مصطفوی، حسن، (۱۴۱۷ق)، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (۱۴۱۰ق)، المقنعه، قم: مؤسسه نشر اسلامی، دوم.
۳۵. ملکی، محمد باقر، (۱۴۰۰ق)، بدائع الکلام فی تفسیر آیات الاحکام، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۳۶. منتظری، حسینعلی، (۱۴۱۱ق)، دراسات فی ولایة الفقیه، قم: دارالفکر.
۳۷. نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۷ش)، جواهر الکلام، تحقیق: محمود قوچانی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، سوم.
۳۸. نووی، محیی الدین، (بی‌تا)، المجموع شرح المذهب، بی‌جا: بی‌نا.
۳۹. واقدی، محمد بن عمر، (۱۴۰۵ق)، المغازی، تحقیق: مارسدن جونس، بی‌جا: نشر دانش اسلامی.
۴۰. وحید خراسانی، حسین، (بی‌تا)، منهاج الصالحین، بی‌جا: بی‌نا.